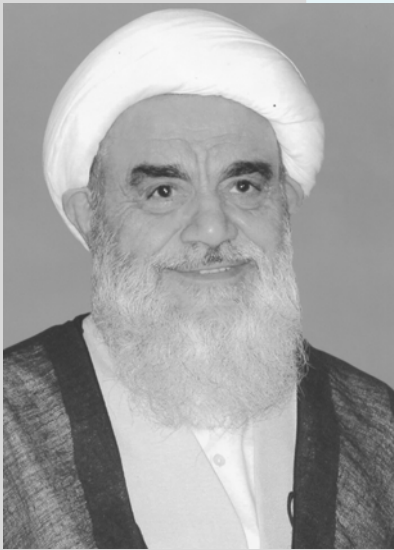


حوزه اصفهان مهد علم و جهاد

در مصاحبه با حضرت آیت الله مظاهری



همزمان با آغاز حکومت آنهاست که نهضت احداث مدارس علمیه شیعه و مهاجرت علمای شیعی از جبل عامل و دیگر شهرها شروع شد و کسانی مثل جناب شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (قدسره) یعنی محقق ثانی، صاحب جامع المقاصد در قرن دهم به اصفهان آمدند یا پدر شیخ بهایی و خود جناب شیخ بهایی (قدسره) که آنها هم از جبل عامل آمدند و با حضور این علما، حرکت فرهنگی بزرگی در حوزه علمیه اصفهان شروع شد و کتابها و تألیفات متعدد و ارزشمندی تدوین شد که هنوز هم ما از آن سفره پربرکت بهره‌مند هستیم. درخشش حوزه اصفهان و تأسیس بعضی مکاتب علمی مثل مکتب فلسفی اصفهان یا مکتب حدیثی اصفهان یا مکتب فقهی اصفهان، مربوط به

تشییح، خدمات مهمی انجام شده و علمای بزرگ تشییح هم به آنها توجه داشته‌اند. شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی (قدسره) هم در زمان حکومت آل بویه می‌زیسته‌اند و لذا در بیش از یک قرن حکومت آنها، تشییح از نظر فرهنگی و اجتماعی و سیاسی رشد کرده است ولی بعد از آل بویه حکومت‌هایی که آمدند، تعصبات تندی داشتند که به خاطر آن با شیعیان بدرفتاری‌های زیادی شد و ایران هم دچار آشفتگی‌هایی در عرصه فرهنگ و سیاست شد و بعد هم در قرن هفتم حوادث تلخی مثل حمله مغول پیش آمد و در همین اصفهان، مدارس و کتابخانه‌ها را ویران کردند، اما گفته شده که همزمان با عصر سلجوقیان در اصفهان در خصوص احداث مدارس، اقداماتی صورت گرفته و از جمله خواجه نظام‌الملک هم که اینجا بوده، مدرسه یا مدرسی ساخته و تدریس و تألیف داشته، ولی چون یک دوره همراه با رقابت‌های سیاسی و مذهبی بوده و وجه غالب حکومت و مردم و علما مثل همین خواجه نظام‌الملک، گرایش‌های سنی بوده، لذا تاریخ حوزه شیعه، چندان روشن نیست یا حداقل من اطلاعی ندارم، ولی برخی مدارس علمیه مربوط به آن عصر هنوز در اصفهان وجود دارد.

اما پررونق‌ترین دوره حوزه علمیه اصفهان که یک دوره منحصر به فرد و دارای امتیازات متعدد است، مربوط به زمان حکومت صفویه و

ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید بفرمائید جنابعالی به عنوان یکی از مراجع معظم تقلید و رئیس حوزه علمیه اصفهان، فراز و نشیب‌های این حوزه بزرگ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. حوزه علمیه اصفهان، حوزه کهنی است و می‌توانیم بگوییم در حقیقت سلف حوزه علمیه قم است. سابقه این حوزه سابقه یک هزار ساله است. بر اساس مستندات تاریخی، نخستین دوره از ادوار حوزه علمیه اصفهان به زمان حکومت آل بویه برمی‌گردد، آمدن شیخ‌الرئیس ابن سینا هم به اصفهان که در اوائل قرن پنجم (ظاهراً بعد از سال ۴۱۲ قمری) بوده به همان دوره مربوط می‌شود. ابن سینا در زمان حکومت علاءالدوله دیلمی به اصفهان آمده، بعد از آنکه مدتی در همدان بوده است و در اصفهان علاوه بر وزارت به تدریس و امور علمی پرداخته و مدرسه‌ای هم مربوط به او بوده که در تاریخ به نام مدرسه علایی از آن یاد شده است و روی همین جهت هم بعضی معتقدند که مدفن ابن سینا در همان مدرسه علایی اصفهان «در محله باب‌الدشت» در خیابان ابن سینای فعلی است نه در همدان، زیرا ایشان تا آخر عمر در اصفهان باقی مانده است و در زمان او در حوزه علمیه اصفهان، شاگردان عالم و بزرگی پرورش یافته‌اند. در زمان آل بویه به دلیل اعتقاد آنها به مذهب

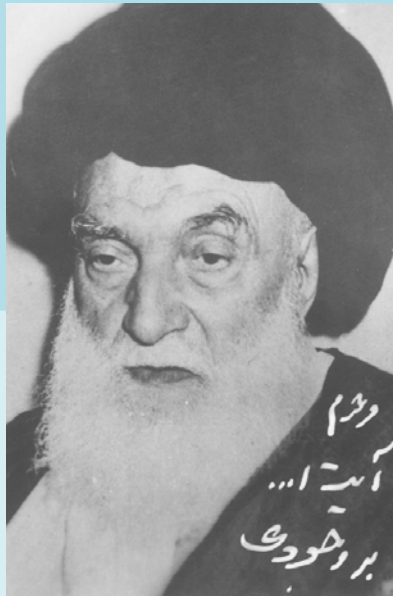
این حوزه را زنده‌تر کنم، مورد رضایت سلسله علما سلف است که، اینها خیلی خدمت کردند به حوزه و به اسلام، چنانکه خدمت کردند به اصل فرهنگ دینی در اصفهان. لذا خوشحالم از اینکه الحمدلله الان هم اصفهان دارای یک حوزه بانشاط پویاست. امیدوارم ان شاءالله با عنایات حضرت ولی عصر این حوزه زنده‌تر بشود و آنچه این وجود بزرگوار و مقدس که صاحب حوزه‌ها هستند، می‌خواهند در حوزه تحقق پیدا کند. ان شاءالله.

○ با توجه به وجود حوزه علمیه‌ای با قدمت حوزه اصفهان چرا در سال ۱۳۰۰ شمسی که حوزه علمیه قم تأسیس شد، مرکزیت حوزه در ایران به قم منتقل شد؟ چه عامل و آسیبی باعث رکود حوزه علمیه اصفهان در آن دوره گردید؟

○ حوزه علمیه اصفهان به خاطر تأسیس حوزه علمیه قم رکود پیدا نکرد. مرحوم

آیت‌الله العظمی حاج سیح عبدالعزیز حائری یزدی (قدس‌ره) از اراک به قم آمدند و در قم ماندند و آنجا یک شکوفایی ویژه پیدا شد و من الان سراغ ندارم که افرادی در آن عصر حوزه علمیه اصفهان را رها کرده باشند از بزرگان و رفته باشند قم یا اگر بودند، خیلی قلیل بوده. این رکودی که گاهی در حوزه اصفهان پیدا شده از نبود علما سرچشمه می‌گرفت، از خلأ بزرگان حوزوی بود. به‌طور طبیعی وقتی که شخصیت‌های علمی در یک مجمع علمی نباشند، خواه ناخواه یک رکودی پیدا می‌شود، چنانکه در همین دوره اخیر که شخصیت‌هایی نظیر مرحوم آقا سید محمدباقر درچه‌ای، مرحوم جهانگیرخان، مرحوم آخوندکاشی و امثالهم بوده‌اند، نه تنها رکودی

پیدا نشد بلکه رونق بسیار داشت. در این دوره مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی، هم آن دوره طلبه اصفهان بودند ولی بعدها دو



جدید و با امکانات امروزی و چه در تأسیس رشته‌های تخصصی و تربیت طلاب در این گروه‌ها و چه در به وجود آمدن یک نسل جدید جوان از طلاب، به وقوع پیوسته که امیدواریم خداوند تعالی، عنایات خودش را همراه با الطاف

صبر و صبری «رواستاد» به صاحب اصلی حوزه‌های علمیه‌اند، بیش از پیش نازل فرماید و این حوزه به سربلندی هرچه بیشتر نایل شود.

لذا ملاحظه می‌کنید که حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ جزر و مد عجیبی داشته و بزرگانی از این سینا گرفته تا محقق کرکی و از او تا علامه مجلسی و از ایشان تا سید حجت‌الاسلام و از او تا مرحوم آخوندکاشی و از آن بزرگوار تا دوره اخیر و تا به امروز در دوره‌های مختلف در این حوزه بوده‌اند، این جزر و مد گاهی از نظر کمیت و از نظر کیفیت خیلی بالا بوده اما گاهی هم کم‌رنگ می‌شده ولی هیچ‌وقت خاموش نشده است. یکی از عللی که من در سال ۱۳۷۴، به درخواست علمای

اصفهان و از طرف هیئت مدیره اصفهان بود که احساس می‌شد که حوزه در مخاطره است و دیدم اگر بتوانم با کمک علما و فضلا

همان زمان‌ها و از آثار عظیم دانشمندانی مثل میرداماد و شیخ بهایی و صدرالمتألهین و علامه مجلسی و پدر ایشان و فاضل هندی معروف به کاشف اللثام و امثالهم است.

بعدها به علت بعضی بی‌لیاقتی‌ها و مشکلاتی که در حکومت صفویه پدید آمد و قدر این فضای علمی فرهنگی را به درستی ندانستند و منجر به هجوم وحشیانه افغان‌ها شد، دوباره اصفهان با یک آشفتگی روبه‌رو شد و سیر صعودی حوزه علمیه هم متوقف شد. حکومت‌های بعد از صفویه هم که اصولاً به علم و ترویج دین، چندان توجهی نداشتند تا نوبت به دوره قاجار و پهلوی رسید که از جهاتی بدترین دوره‌هاست، به ویژه از جهت علمی و فرهنگی ولی باز هم حوزه علمیه اصفهان بعد از یک سیر رکودی در همین دوره علما و مکاتب علمی خوبی داشته است. ورود مرحوم سید حجت‌الاسلام یعنی سید شفتی و مرحوم حاجی کلباسی، دوباره حوزه را بعد از آن رکود حاصل از حمله افغان‌ها زنده کرد و تا این اواخر که علمای اهل جبهه و مبارزه‌ای مثل مرحوم آقای حاج آقا نور، نجفی یا مرحوم شهید مدرس در دوره قاجار و اوایل پهلوی ظهور کردند. در نهضت مربوطه و همچنین در جریان مبارزات ملت ایران با نظام استبدادی پهلوی هم این حوزه و علمای آن، نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند. لذا همین دوره هم علی‌رغم رکودهایی که بر حوزه علمیه اصفهان، گاهی کمتر و گاهی بیشتر حاکم می‌شده ولی در عین حال، نقش علمی و اجتماعی علما و حوزه علمیه قابل تقدیر و بررسی و تحلیل تاریخی است.

دوره آخری هم که در حوزه علمیه اصفهان در حال وقوع و تجربه است مربوط به بعد از انقلاب پرشکوه اسلامی است که از سال ۱۳۵۷ تا پیش به این طرف شروع شده و از آن زمان تاکنون، تغییرات عمده‌ای چه در ساختار مدیریتی حوزه و چه در امور تحقیقاتی به شکل



مرتبه خلأ بزرگان موجب رکود شد. ولی اینکه اصفهان از بین برود و قم سر پا بشود ظاهراً این گونه که می‌فرمایید نیست. قم برای خودش یک شکوفایی خاصی پیدا کرد و مرحوم مؤسس، آقای حاج شیخ هم انصافاً زحمات زیادی متحمل شدند و ایشان هم از نظر علم و هم از نظر عمل و هم از نظر حقایق روحی و واقعیت‌های قلبی خیلی بالا بودند. آن حرکت ایشان که همراه با یک تدبیر و عقل عجیب و غریبی بوده، به ویژه در زمان استبداد رضاخانی موجب شد که قم الحمدلله شکوفایی پیدا کرد و در واقع قم الان کانون و محور حوزه‌های علمیه تشیع است. البته در اصفهان در دوره حکومت رضاخان دوباره حوزه رکود پیدا کرد ولی رکود به این معنا که حوزه مثلاً از هم پاشیده باشد نیست، بعدها هم در این اواخر مرحوم آیت‌الله آقای خراسانی و بعد مرحوم آیت‌الله آقای خادمی و بعد مرحوم آیت‌الله آقای صادقی و مرحوم آیت‌الله آقای لطف‌الله صافی و دیگر آیات و اعلام و بزرگان انصافاً خیلی کار کردند و زحمت کشیدند برای حفظ و اعتلاء و تعمیق و توسعه حوزه علمیه اصفهان، ولی به هر حال ما می‌توانیم بگوییم در حالی که بعد از حمله افغان‌ها و بعد هم در این دوره اخیر یعنی در زمان رضاخان خیلی خسارت وارد شد به حوزه علمیه اصفهان و به خود اصفهان و به معنویت و علمیت و موقعیت فرهنگی این شهر، لکن حوزه اصفهان همچنان پابرجا ماند. در استبداد رضاخانی خیلی ضرر زده شد به همه حوزه‌ها و حتی قم، حضرت امام (قدس سره) به من می‌گفتند که ما روزها نمی‌توانستیم در قم بمانیم، می‌رفتیم در باغی در بیابان‌ها و شب می‌آمدیم حجره و اصلاً رضاخان بنا داشت و می‌خواست که نابود بکند همه حوزه‌ها را اما بلافاصله وقتی رضاشاه رفت، آن رکود دوباره مبدل به یک تحرک شد، پس این جزو و مدد در حوزه اصفهان همیشه بوده البته شدت و ضعف داشته است.

ما خلاف این را امتیاز می‌دانستیم، لذا حوزه قم که تشکیل شد و بعد در زمان رونق ویژه آن در وقتی که نوبت به استاد بزرگوار ما آیت‌الله العظمی آقای بروجردی (قدس سره) رسید الحمدلله یک شکوفایی خاصی، حوزه قم از این نظر پیدا کرد اگرچه محور فقه و اصول بود، اما فلسفه اگر محور نبود لاقلاً در حاشیه هم نبود، همچنین عرفان اسلامی و همچنین تفسیر و همچنین کارهای فرهنگی مثل انتشار مجله مکتب تشیع یا احیای تراث علمی تشیع یا امور تبلیغی شکوفایی پیدا کرد به طوری که عالم‌ها و مبلغ‌های خوبی هم تحویل جامعه و دانشگاه‌ها شد مثل شهید مطهری، شهید بهشتی، مرحوم شهید باهنر و مرحوم شهید مفتاح که انصافاً هم برای عالم اسلام و هم برای این نظام، هم برای حوزه‌ها هم برای دانشگاه‌ها خیلی کار کردند، اینها شاگردهای همین حوزه قم بودند. در اصفهان هم این جزو و مدد بوده یعنی بعضی اوقات محور همان فقه و اصول بوده، و بقیه علوم در حاشیه ولی در بعضی دوره‌ها علوم دیگر نیز به طور مبسوط گسترش یافته و اصلاً اصفهان حوزه گرمی در فلسفه و معقول داشته است.

○ مقام معظم رهبری در سفری که به اصفهان داشتند در آن سخنرانی مسجد حکیم که خود جنابعالی هم حضور داشتید وقتی شرایط حوزه اصفهان را در دوره صفوی مطرح کردند به یک نوع پیوند بین حوزه و مردم اشاره داشتند. مثلاً شیخ بهایی را مثال زدند که آن کتابی که ایشان نوشت در زمان خودش، معارف دینی را با داستان به مردم یاد می‌داد، امروز ما دوباره احتیاج داریم به اینکه امثال شیخ بهایی‌ها همان کار را ولی به سبک جدید انجام بدهند. همچنین احیاء علوم اسلامی شامل عرفان، فلسفه، اخلاق، تفسیر و حدیث هم هست. آیا تمرکز حوزه در یک رشته یعنی فقه و اصول می‌تواند پاسخگوی نیازها و توقعات از مراکز دینی باشد یا نه؟

○ حوزه علمیه نجف تقریباً این جور بوده، یعنی همیشه در علوم اسلامی که به درد زندگی روزمره مردم می‌خورد یا در تربیت مبلغ، ضعیف عمل کرده است و آنها این را هم امتیاز می‌دانستند و می‌گفتند که اگر بخواهیم غیر این باشد ضربه به فقه و اصول می‌خورد. ولی

سید فشارکی در اصفهان بودند و بسیاری از بزرگانی که ۲۰ سال، ۳۰ سال از ایشان سنشان بیشتر بوده و ما در اصفهان نمی‌بینیم که کسی حکم ایشان را لغو کرده باشد اگر برخی از علما موافقت نکردند، مخالفتی هم نکردند. در صورتی که در تهران یا در نجف دو گروه شدند، مشروطه خواه و مشروعه خواه، در نجف اشرف هم دو جریان شدند مرحوم سید صاحب عروه و طرفدارانش در مقابل مرحوم آخوند صاحب کفایه. به هر حال تا مدت‌ها این درگیری‌ها ادامه داشت، یا در تهران مرحوم آقای شیخ فضل‌الله نوری. اما در اصفهان چنین چیزی وجود ندارد و یک نوع همراهی مشاهده می‌شود. با اینکه جنابعالی استحضار دارید یک قیام ضد دولتی کردن آن هم بر ضد رضاشاه کار سختی بوده است یعنی اینکه آدم ۳۰۰، ۴۰۰ تا عالم دینی و مجتهد و طلبه را بردارد ببرد جلوی سلطان وقت بگذارد این کار سختی است، چطور مخالفتی نشده؟ این یک چیز عجیبی است حتی زمان خود ما و دوره انقلاب به هر حال برخی از مقدسین می‌گفتند نمی‌شود، نکنید، خون از دماغ کسی نیاید، اما چنین چیزهایی در تاریخ راجع به اینها نه در مشروطه ثبت شده نه در قضیه قیام حاج آقا نورالله، به نظر حضرتعالی تأیید ایشان از طرف علما ریشه در چه مسئله‌ای دارد؟

○ مرحوم آقاجفی و حاج آقا نورالله هر دو بزرگوار نفوذ مردمی و حوزوی خاصی داشتند یعنی هر دو علاوه بر اینکه در میان مردم یک شهرت بسزایی داشتند مخصوصاً مرحوم آقاجفی از نظر علم و از نظر عمل، خواص هم اینها را دو روحانی مبرز می‌دانستند، یعنی اینها را لایق می‌دانستند برای پیشتازی و رهبری، و



جمعی از مشروطه خواهان اصفهان

○ یک موضوعی که در زندگی آقاجفی و حاج آقا نورالله جالب و قابل تامل است این است که وقتی این بزرگان در مشروطه حرکتشان را شروع کردند در اصفهان بزرگان دیگری هم مثل آقای درچه‌ای، جهانگیرخان، آخوندکاشی به تعلیم و تربیت اشتغال داشتند. در دوره تنباکو هم که اولین بار حکم تحریم توسط آقاجفی صادر شد، قبل از میرزای شیرازی، ایشان ۴۷ و ۴۸ سال سن داشتند در صورتی که آن زمان مرحوم

مکتب فلسفی اصفهان که مرهون ملاصدرا و اساتید اوست مثل مکتب حدیثی اصفهان که مرهون علامه مجلسی و پدر او است؛ بسیار بااهمیت است. در زمان حاضر هم در قم باید بگوییم که علوم اسلامی محور است، نه فقه و اصول اگرچه فقه و اصول باید بیشتر به آن اهمیت داده شود، چون دامنه‌دار است و یک نحو سرمایه است، این ۷، ۸ ساله در اصفهان هم این جور بوده، گروه‌های تخصصی، مرکز تحقیقات، احیای میراث مکتوب و تبلیغ‌ها و اعزام‌ها، اینها همه دلیل بر این است که توجه به این مطلب بوده و هست.



تأسیس آن شرکت معروف به اسلامیه از سوی مرحوم حاج آقا نورالله که در حقیقت برای استقلال خواهی و خودکفایی کشور بود و برای اینکه جلوی بازار اجنبی و تسلط بیگانه‌ها بر فرهنگ مردم ایران گرفته شود. یا تأسیس بیمارستان، که همین بیمارستان خورشیدِ فعلی که اسمش را عوض کردند به بیمارستان نور به یاد مرحوم حاج آقا نورالله و یا رسیدگی به محرومین و امثال این کارها از نظر فرهنگی و اجتماعی خیلی اهمیت داشته است. و در آن سال‌ها مخصوصاً بعد از جنبش مشروطه خواهی، اذهان و افکار بسیاری از تحصیل کرده‌های مملکت به طرف غرب و غربی‌ها رفته بود و آن طبقه روشنفکر در همان زمان در ایران به وجود آمد و به همین سبب این جریان روشنفکری در کشور ما به صورت ناقص و بیمارگونه متولد شد. چون آنها با پیروی از تمدن بیگانه غربی، یک نحو عناد از روی تعصب و جهل به فرهنگ اسلامی و فرهنگ خودی کشور پیدا کردند و در واقع شیفته غرب شدند و از فرهنگ ملی تنفر پیدا کردند و هر جایی که شیفتگی و تنفر از روی تعصب و عناد و لجبازی و جهل پیدا شد، کار خراب می‌شود چون «حب الشئ یعمی و یصم» و این یعنی تقلید کورکورانه. در آن فضای تقلیدی، فرهنگ

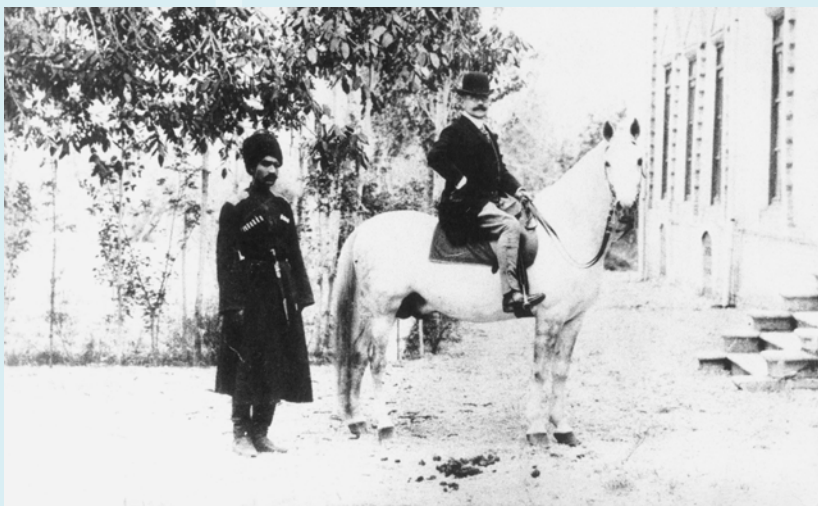
عرض اندام بکنند و راستی هم شکست دادند به حکومت‌های جبّار وقت، این شکست برای خاطر همین بود که این دو بزرگوار از نظر نفوذ در میان مردم و نفوذ در میان خواص عالی بودند و نفوذ کامل داشتند و دیگران یا تابع بودند یا ساکت. مثلاً در قضایای نهضت تنباکو هم این دو بزرگوار و هم برادر دیگرشان مرحوم آقای شیخ محمدعلی ثقة الاسلام فعالیت عظیمی کردند در مقابل حاکم وقت اصفهان یعنی ظل‌السلطان و پدرش ناصرالدین شاه و ذره‌ای در مقابل تهدیدهای این پدر و پسر جبّار کوتاه نیامدند.

ظل‌السلطان آدم قلدر و نانجیبی بوده و در حکومت هم چون پسر شاه بود اختیارات کامل داشت ولی در عین حال این بزرگان در مقابل اینها ایستادند و مقاومت کردند و شکست دادند. یا مثلاً حکم تحریم آقاجفی علیه سلطه بازار اجنبی در ایران، اثرات مهمی داشته است. یا



مکتب خانه آیت الله در خانه بزرگواران در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران
چون مکتب‌خانه با بزرگواران در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران

برای اینکه ریاست حوزه یا ریاست روحانیت در اختیار ایشان باشد و چون چنین بود دیگر خواه ناخواه مرحوم حاج آقا نورالله و آقای آقاجفی توانستند در صحنه‌های سیاسی آن دوره، خیلی کار بکنند حالا روحانیت یا ساکت بود یا همراه و بهر حال تقابل نبود و وقتی تقابل نبود طبعاً آنها توانستند کار بکنند. در قضایای حضرت امام هم همین جور شد. حضرت امام هم یک نفوذ ویژه در میان روحانیت، مخصوصاً فضلا و طلاب روشن بین داشتند و این نفوذ حضرت امام موجب شد که قد علم بکنند و بتوانند علاوه بر قیام و نهضت، یک نظامی را معماری کنند و بیاورند، دیگران هم اگر انقلابی بودند همراه شدند، اگر هم فتوایشان این بود که نه، یا اینکه صلاحشان نبود ساکت شدند. حضرت امام به تنهایی توانستند کار عظیمی را بکنند و من خیال می‌کنم در اصفهان اینکه مرحوم آقاجفی و مرحوم حاج آقا نورالله توانستند



غربی گسترش زیادی پیدا کرد، حکام بی لیاقتی هم مثل ناصرالدین شاه، و بعدها کسی مثل رضاخان در این دو دوره قاجار و پهلوی، مملکت را به سمت غرب، تا توانستند سوق دادند. در یک چنین فضایی مرحوم آقاجنقی یا حاج آقا نورالله چون جدا از مراتب علمی و عملی، دارای بینش سیاسی و اجتماعی بودند و مسائل جاری داخلی و بین المللی را درک می کردند و تحت نظر داشتند و به تعبیر امروزی ها اهل تحلیل بودند، کار مهمی کردند، گفتند ما با پیشرفت مخالف نیستیم، با تمدن مخالف نیستیم، با توسعه مخالف نیستیم، اما مبنای توسعه و پیشرفت و تمدن نباید غرب و بیگانه و دشمن این کشور و تفکرات او باشد بلکه ما خودمان باید بر پایه سنت های عقیدتی و باورهای مقدس خودمان، کشور را خودکفا کنیم و بسازیم و لذا حتی تولیدات شرکت اسلامی به کشورهای دور دست هم صادر شد. ببینید، حدود یک قرن پیش، چقدر تفکرات عمیق و پیشرفته ای در مغز و فکر روحانیت این مملکت و حوزه های شیعه بوده است! آن وقت امروز عده ای می خواهند همه کارهای اصلاح گرانه و توسعه و پیشرفت را با اسم غرب و بیگانه برای خودشان و به نام خودشان صادر کنند و مع الأسف نسل جوان ما هم با تاریخ حتی با تاریخ معاصر آشنا نیست و نمی داند که مبارزه روحانیت و حوزه ها و علما در مقابل نفوذ سیاسی استعمار در این کشور در زمان قدرت روس ها و بعد انگلیس ها و بعد آمریکایی ها و دخالت های نابجای آنها و مستشاران آنها چقدر عظیم و گسترده و پیشتازانه بوده. مبارزات همین دو برادر عظیم القدر، در تاریخ بسیار عبرت انگیز و مهم و بعدها هم در زمان ما شخصیتی مثل حضرت امام توانستند با نفوذشان اساساً نظام و حکومتی را بر مبنای دین ایجاد کنند. بنابراین اگر ملاحظه می کنید که در برابر حضرت امام یا آقای حاج آقا نورالله یا آقای آقاجنقی، علمای

دیگر اختلاف نکردند، به خاطر عظمت آنها و نفوذ کلمه آنها بود که همه آنها را قبول داشتند و یا همراه بودند.

○ جایگاه مرحوم آقاجنقی، حاج آقا نورالله و برادرشان حاج شیخ محمدعلی ثقة الاسلام را در قیام تنباکو با توجه به درنده خوئی ظل السلطان و استبداد قاجاری چگونه ارزیابی می کنید و این مقاومت ریشه در کجا داشت؟

○ بله عرض شد که حرکتی بسیار ارزنده بود و ضربه محکمی به حکام وقت بود و کاری که اینها انجام دادند دلیل بر این است که هم شجاع بودند و هم با تدبیر بودند مخصوصاً حاج آقا نورالله. شجاع بودند و برای اینکه می آمد با بی اعتنایی و سخره کردند و در مقابل ظل السلطان این جور رفتار کردند و از همین جهت اصفهان را به در مقابل مرد ناصرالدین شاه پیدا شده و این ترس را این بزرگواران ایجاد کردند. بوده انصافاً و نگذاشتند به ضدمشروطه فضل الله نورالله با کار را می کرد یک تبعیت خواص هم عموم مردم و الحمدلله، کار و مبارزه پیشرفت کرد البته تدبیر و شجاعت به تنهایی

نمی تواند کار بکند، علم هم می خواهد. مراتب علمی این دو بزرگوار هم خیلی بالا بوده و مورد تأیید و قبول همه اعظم آن زمان بوده است. آقاجنقی یک مرجع بود و از نظر علمی هم هر دو وزن بودند. تدریس داشتند و حوزه باید بگوییم که ریاستش مال اینها بود، دیگران هم ریاست اینها را قبول داشتند و آن علمشان و شجاعتشان و چیزهای دیگر آن نفوذ مردمی و نفوذ در میان خواص را ایجاد کرد و موجب شد که الحمدلله برای ایران و برای عالم اسلام خیلی کار کردند یعنی از کسانی که باید در تاریخ بنویسیم و کم نوشته شده و امیدواریم این سمینار شما زنده بکند این چیزها را، این دو بزرگوار و زحمات آنهاست برای اسلام و اصلاً

عمیق علمی و معنوی بوده، شما ملاحظه کنید که مرحوم آقا شیخ محمدتقی صاحب هدایه، که خیلی از نظر فقه و اصول بالا بوده به اندازه ای که الان حاشیه ایشان اصول روز است و این خیلی عجیب است چون معمولاً این نوشته های اصول بعد از ۴۰ سال، ۵۰ سال، تقریباً به قول عوام کهنه می شود ولی الان اصول ایشان، اصول زنده ای است، و من عقیده دارم کار این دو بزرگوار که نوه های آقا شیخ محمدتقی هستند اگر بهتر از آقا شیخ محمدتقی نبود کمتر نبود. او از نظر علمی و اینها از نظر سیاسی، اجتماعی زنده کردند اسلام را و اگر کار این دو بزرگوار بهتر نبود لاقلاً مثل کار جدشان خیلی اهمیت داشت.

○ تعامل بین حوزه اصفهان و عتبات عالیات در دوره قاجار نشان می دهد که ارتباط عمیقی بین حوزه نجف، سامرا و اصفهان در این مقطع وجود داشته، و به شما شاید خیلی از مسائل را به حوزه اصفهان و مخصوصاً شخصیت های بزرگی که در

حوزه اصفهان حضور داشتند ارجاع می دادند، یعنی مورد اعتماد بودند اگر از اصفهان خبری در خصوص وقایع و مسائل ایران می رسید آنها به آن ترتیب اثر می دادند و حکم صادر می کردند و فتوی صادر می کردند. در مورد ابعاد این همکاری و اعتماد، اعتماد حوزه نجف یا حوزه سامرا نسبت به اصفهان حضرتعالی مطلبی به نظر تان می رسد؟

○ بله عرض شد که این به سبب شناختی بود که آنها از این دو بزرگوار و مقامات علمی و اجتماعی و نفوذ حوزوی و مردمی آنها اطلاع داشتند یا چنانکه آن شناختی که نجف از تهران و بزرگانی نظیر حاج شیخ فضل الله یا مرحوم بهبهانی یا مرحوم ملا علی کنی و امثال اینها داشتند این شناخت موجب اعتماد می شد و اطمینان علمای بزرگ مثل مرحوم آخوند نسبت به آقای حاج آقا نورالله، وجه دیگری هم داشت و آن اینکه آقای حاج آقا نورالله از شاگردان آقای آخوند بودند و بسیار مورد احترام و توجه ایشان واقع می شدند. لکن به قول آن شاعر هزار نکته غیر از حسن باید جمع باشد تا مقبولیت عمومی پیدا بشود، علم فقط نمی تواند، تدبیر فقط نمی تواند، شجاعت فقط نمی تواند باید یک مقام جمع الجمعی پیدا بشود. مثل حضرت امام که عرض کردم، حضرت امام اگر مرجع نبودند، اگر علم فقه و اصولشان بالا نبود، اگر یک عارف کامل، یک فیلسوف کامل نبودند، نمی توانستند این انقلاب را ایجاد کنند، شجاعت فقط که نمی شده، خیلی کسان این شجاعت را داشتند مثلاً مرحوم آیت الله کاشانی از این حیث خیلی خوب بود اما بالاخره کاری که حضرت امام کرد نتوانستند بکنند می خواستند هم که بکنند، نشد بکنند، در حالی که آقای کاشانی حق به این نظام اسلامی دارد، یک ارادات خاصی هم حضرت امام به آقای کاشانی داشتند، همانطور که آن ارادت از آن طرف هم

بود. درحالی که حضرت امام آن زمان یک مدرس بیش نبودند. از طرف دیگر وقتی شناخت نیست، اختلاف می شود ولی در مورد مرحوم حاج آقا نورالله و مرحوم آقاجنقی، علمای نجف شناخت کامل روی آنها داشتند و آن شناخت کامل موجب می شد که تأیید می کردند. بعد هم مرحوم حاج آقا نورالله و مرحوم آقاجنقی امتیازهایی داشتند و آن امتیازها موجب شد مسئولیت پیدا کردند، ریاست پیدا کردند علما هم می دیدند که راستی اینها جامع کمالات هستند و لذا در مقابل آنها یا ساکت بودند اگر فتوایشان اقتضا نمی کرد یا این که طرفدار و مبارز بودند و آنها را همراهی و تأیید می کردند.

○ ما در یک مقایسه تاریخی مشاهده می کنیم که ۸۰ سال پیش حاج آقا نورالله قیام می کند و خیلی مشابهت ها می بینیم بین شخصیت حاج آقا نورالله و حضرت امام که ۴۰ سال پیش قیام می کنند. شما که با شخصیت امام خیلی نزدیک بودید و اطلاعات دقیقی دارید لابلای فرمایشات شما به وجه مشابهت هایی بین حاج آقا نورالله و امام اشاره شد. وجه امتیازها را هم اگر صلاح می دانید بفرمایید چه شد که قیام حاج آقا نورالله به نتیجه نرسید ولی قیام امام به نتیجه رسید؟ آیا شرایط زمانه بود یا ظالمی که روبه روی آنها بود فرق داشت، یا مردم وضعیتشان جور دیگری بود یا نه برمی گشت به همان خصائصی که در وجه مشترک شما اشاره کردید که در امام قوی تر بوده و توانسته این قیام را به نتیجه برساند.

○ اولاً این را باید توجه داشته باشیم که قیام حضرت امام یک خرق عادت بود، این را ما نباید فراموش بکنیم، حضرت امام نکردند، ما نکردیم، خدا عنایت کرد ولی به واسطه حضرت

امام این خرق عادت انجام شد. از زمان غیبت صغری تا الان همه علما این موضوع ولایت فقیه را قبول دارند و همه علما هم در این خصوص کوشا بوده اند. من در درسهای ولایت فقیه، کلمات تعداد زیادی از اعظام مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلّی، شهیدین تا متأخرین و معاصرین را آوردم که اینها در کتابهایشان مکرر به موضوع ولایت فقیه پرداخته اند و دلشان هم می خواسته این عقیده بنیادی پیاده بشود، اما نشده بخاطر مشکلات خاص و اقتضائات زمان. همین مرحوم آقا نجفی در تألیفاتشان به بحث ولایت فقیه بطور مفصل پرداخته اند و ایشان هم ولی فقیه را مبسوط الید می دانستند و اصلاً بنیان اقدامات و مبارزات ایشان بر همین اعتقاد بوده است. مرحوم آقاجنقی و برادرشان حاج آقا نورالله در زمان مشروطه در اصفهان و توابع، کارهای اجتماعی و حکومتی می کردند و این به سبب اعتقاد علمی آنها بود که می خواستند به آن نظریه علمی، عنینت اجتماعی و خارجی بیخشند و تا حدی هم موفق شدند، اگرچه کار آنها مثل کار حضرت امام فراگیر در کل مملکت نشد اما بالاخره، هم در مقام علمی به ولایت مطلقه فقیه معتقد شدند هم در مقام عمل و عنینت اجتماعی این کار را می خواستند تجربه کنند. ولی حرکت حضرت امام هم اگرچه مثل حرکت این دو بزرگوار مبتنی بر همان نظریه علمی بود لکن توسعه و سعه عجیبی پیدا کرد و به کل مملکت رسید و واقعاً یک کار اعجاب انگیز شد و علاوه بر نهضت به حکومت و نظام تبدیل شد. لذا اولاً باید بگوییم این کار حضرت امام یک خرق عادت بوده و الحمدالله این حکومت دینی و جمهوری اسلامی، به دست ایشان ایجاد شد.

اما ثانیاً این را هم باید توجه داشته باشیم که امتیازهای حضرت امام را وقتی در تاریخ تحقیق کنیم می بینیم که بی نظیر یا کم نظیر

است، حقاً حضرت امام امتیازهای عجیبی داشتند من تقریباً ۴۰ سال با ایشان مرتبط بودم از آن وقتی که ایشان یک مدرسی بودند تا وقتی که ایشان مرجع مسلم تقلید شدند تا بعد که توانستند نهضت را برپا بکنند تا آن زمانی که رهبر مطلق بودند و یک درخشندگی عجیبی در دنیا پیدا کردند. مثلاً حضرت امام از نظر خلوص کم نظیر بودند از نظر جامعیت علمی خیلی کم نظیر بودند از نظر شجاعت و تدبیر خیلی کم نظیر بودند و می توانیم بگوییم که حضرت امام در مقام جمع الجمعی و در بُعد جامعیت بی نظیر بودند و لذا توانستند این نظام را معماری کنند.

مرحوم حاج آقا نورالله و مرحوم آقاجفی و علمای آن زمان اینها همه انصافاً عالی بودند ولی از جهاتی قابل قیاس با امام نبودند و من خیال می کنم اگر حاج آقا نورالله هم در زمان ما بودند، متابعت از حضرت امام می کردند زیرا حاج آقا نورالله هم از نظر خلوص و از نظر تواضع خیلی بالا بودند. علی کل حال آن دو بزرگوار در زمان خودشان کار کردند و طاغوت آن زمان هم که خیلی مهم بود یعنی طاغوت قاجار و بعد پهلوی از کار آنها ضربه خورد لکن شاید، مقایسه، خیلی هم ضرورتی نداشته باشد، ما الان در مقام بیان حاج آقا نورالله هستیم نه حاج آقا روح الله.

○ از آغاز تاریخ تشیع تا بعد از ۹ قرن که تشیع در شرایط تقیه بود، در قرن دهم (تقریباً از ۹۰۷ به بعد) تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران انتخاب و معرفی شد و یک نظام به هر حال ناقص دینی نه یک حکومت تمام عیار اسلامی درست شد، علما در احکام قضایی، در موقوفات در اینگونه مسائل دخالت می کردند، کار می کردند و سلاطین صفویه هم راضی بودند به این، با هم

یک همکاری مثبتی داشتند، بعد از قاجاریه و بخصوص بعد از قرارداد ترکمن چای این مرکزیت دینی و این تعامل از بین رفت. سلاطین کار خودشان را می کردند و راضی نبودند که علما در سیاست و کارهای اجتماعی تا زمان انقلاب اسلامی که دینی تمام عیار روی کار آمد، خطی هست از آن حکومت صفویه به این حکومت کامل را اسمش را می گذاریم خط اسلامی یک خطی است دوره اش با خط حکومتی می کند، یک شرایط ویژه می کشد، میرزای شیرازی در اولین ناصرالدین شاه دارند در قرارداد رژی نه فقط می گویند لغو بشود بلکه می گویند تمام استعماری خارجیها را باید وقتی ایشان این حکم یا می کنند تقریباً ۵۰ روز طول قلیان و چپق و تنباکو نامهای از علما آمده که مردم می خواهیم تنباکو بکشیم! بعد از ۵۰ روز، ۶۰ روز میرز قاضیه را جمع می کنند و حرفشان را نمی گیرند و حکومت را لغو می کند، ولی حرف این بود می گفت قرارداد راه لغو بشود، بانک شاهنشاهی بشود، یعنی میرزا با همه کار داشت ولی وقتی دید کشش مردم به اندازه همه اینها نیست و همین مقدار است، آبرومندان و درست شروع کرد و موفق هم شد. ادامه این تبدیل شد به مشروطه، و خط نهضت های اسلامی یک قدری پررنگ تر شد و همین طور این خط

پررنگ تر شد تا انقلاب اسلامی، نکته ای که اینجا هست که مدیریت سیاسی مردم کار سختی است یعنی مردم را در صحنه نگه داشتن این در امام فوق العاده بود اما این کار در نهضت های اسلامی کار سخی است، مردم را در معاین پادساه و حکومت نگه داشتن کار مشکلی است و این مدیریت سیاسی به نظر می آید در مرحوم آقا نجفی و حاج آقا نورالله وجود داشته که مردم را نگه می داشتند و چیزی که میرزا شروع کرد خط تکاملی آن در اینها خیلی بالا بود. و نکته دیگر این است که مرحوم حاج آقا نورالله و آقاجفی پایان یک دوره باشکوه هستند که یک پرونده ای بسته می شود یعنی پرونده نهضت های اسلامی و امام آغاز یک دوره باشکوهی است که به حکومت دینی و جمهوری اسلامی، منجر می شود این دو مقوله است و این دو مقوله تاریخ را به هم وصل می کند، نظر جناب عالی چیست؟

○ بله، این تحلیل درستی است. البته راجع به حاج آقا نورالله اگر ایشان زنده بودند و اگر گذاشته بودند، بیشتر از اینها کار می کرد چون هم نگذاشتند به دلیل آن سلطه سنگین استبدادی و خفقان خاصی که در زمان رضاخان حاکم شد و به طور عجیبی با اسلام و مظاهر اسلام و حوزه های علمیه و روحانیت و علما مبارزه شد و هم خود این بزرگان سرکوب شدند، حضرت امام نقل می فرمودند که: «قیام آقای حاج آقا نورالله دایره وسیعی داشت و از همه اجتماع شدند و آن وقت در زمان ریاست مرحوم مؤسس یعنی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری بود، ولی مرحوم حاج آقانورالله که با جمع کثیری از علما از اصفهان آمده بودند، رأس این نهضت بودند و در مخالفت با رضاخان سنگ تمام گذاشتند». بعد حضرت امام

می فرمودند که: «این مرد سوادکوهی، این رضا خان قلدرنا نجیب، این نهضت را شکست بوسیله قدرت و حيله چنانکه قیام علمای آذربایجان و قیام علمای خراسان را هم با قدرت و حيله شکستند و از باب اینکه مردم تحت سلطه بودند، این نهضتها و قیامها شکست خورد». و حضرت امام می فرمودند که: «آن وقت که آقای حاج آقا نورالله در قم فوت شدند با فرضی که مرحوم حاج شیخ از ایشان مراقبت کرده بودند، پزشک فرستاده بودند، به عیادتشان رفته بودند ولی ظاهراً ایشان را مسموم کردند و به شهادت رساندند». لذا ملاحظه می کنید که در یک چنین فضایی، آقای حاج آقا نورالله جان مبارک خودش را بر سر مبارزه با طواغیت و اجانب گذاشت و درحقیقت در آن فضای سنگین خفقان و قدرت و حيله و سلطه و استبداد، به ایشان مهلت ندادند ادامه بدهد و درحقیقت به قول شما پرونده این نهضت بسته شد، یعنی پرونده را بستند و اجازه ندادند که دنبال بشود. ریشه کار که رهبری نهضت بود زده شد، یا فرض کنید اقدامات کمتر از این را هم تحمل نمی کردند مثلاً برخوردی که با مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی بافقی در زمان رضاخان شد، با فرضی که می دانستند مرحوم بافقی از خواص و از اطرافیان آقای حاج شیخ است و رضاخان هم به خاطر عظمت و فراست مرحوم حاج شیخ از ایشان حساب می برد، ولی در عین حال چه ظلمهای بزرگی به آن مرد بزرگوار کردند و لذا در چنان فضایی مرحوم حاج شیخ، تشخیص درستی دادند که باید با روش خاصی با حکومت طرف شوند، چون اگر ایشان می خواستند به شیوه دیگری عمل کنند، با فضایی که در جامعه بود و جو رعب و وحشتی که حاکم بود و وضعی که در روحانیت پدید آمده بود، طبعاً رضاخان ریشه حوزه را می کند و دیگر به طور کلی دین و جهت گیریهای دینی را سرکوب می کردند، شاید مرحوم مؤسس با آن

حقیقت روحی و باطنی خودشان یا دست کم با آن فراست و ذکاوت عجیبی که داشتند، فهمیدند که باید تمام هم و سعی خودشان را مصروف کنند که حوزه حفظ شود تا از درون این حوزه، مدتی بعد شخصیتی با مقام جمع‌الجمعی ظهور کند و در واقع این شجره طیبه، مدتی بعد، میوه و ثمره بزرگی بدهد به نام امام خمینی که ایشان با یارانش بتوانند نهضتی ایجاد کنند که دیگر نه تنها شکسته نشود بلکه به یک حکومت و نظام دینی تبدیل شود.

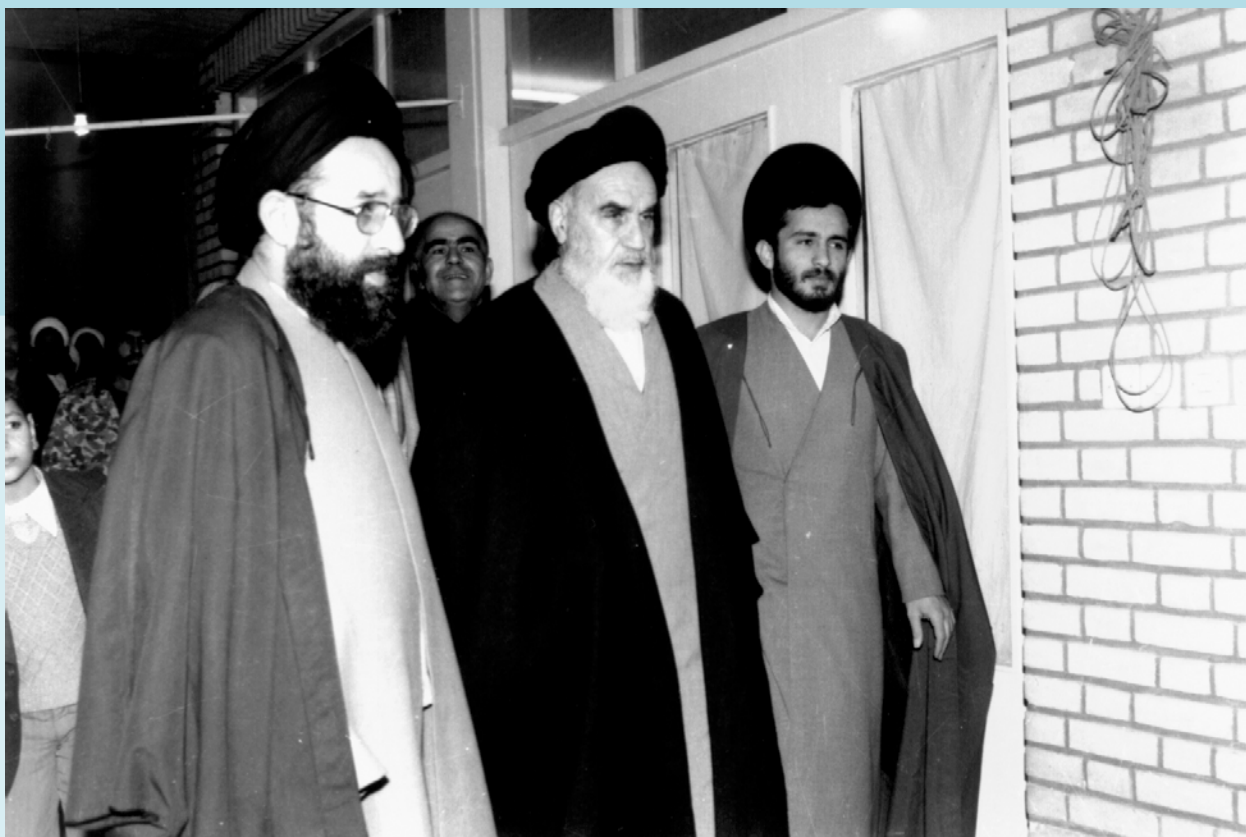
به بیان دیگر اگر بخواهم آن تحلیل شما و آن دو نکته مهمی که شما در سؤالتان اشاره کردید را باز کنم و به شکل ریشه‌ای روشن کنم باید این طور عرض کنم که: نهضت حضرت امام اگرچه در سلسله نهضتهای قبلی علما بود و در راستا و در دنباله همان نهضتها بود، لکن حضرت امام در این نهضت دو کار اساسی را انجام دادند و همین دو کار و جمع این دو کار باعث شد که نهضت ایشان، پایدار شد و تبدیل به یک نظام و حکومت گردید. و این دو کار، هر دو از مسئولیتهای انبیاء بود و اینکه گفته می شد رهبری امام یک رهبری پیامبرگونه است، روی همین جهت بود.

اولین کار حضرت امام این بود که ایشان با توحید و جهت گیری توحیدی شروع کرد. اساساً همیشه ورد زبان مبارک ایشان این بود که «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی». در قدیمی ترین نوشته‌ای که راجع به قیام علیه ظلم و حکومت ظلم و استبداد از ایشان یافت شده که ظاهراً در دفتر کتابخانه وزیر یزد نوشته‌اند و در جلد اول صحیفه نور هم آمده و مربوط به سال ۱۳۲۳ شمسی یعنی حدود ۱۸ سال قبل از علنی شدن نهضت ایشان در خرداد ۴۱ است، در آنجا صریحاً ملت و علما به قیام دعوت شده‌اند، در رأس آن متن تاریخی و شجاعانه و عالمانه و غیرتمندانه، همین آیه

مبارکه را مرقوم کرده‌اند، در درسهای خودشان هم، مرتباً به مناسبتها این بیان را می فرمودند و در بعد از انقلاب هم، مکرر در سخنرانیها به این معنا اشاره و تأکید می فرمودند. غرض اینکه امام با یک جهت گیری به تمام معنا توحیدی شروع کردند و ادامه دادند و حقاً مقام توحید ایشان بویژه توحید افعالی ایشان خیلی قوی و مستحکم بود و لذا عامه و خاصه را هم مرتباً به این جهت توحید و خلوص و اخلاص دعوت می کردند و همه چیز را، هم مبداءش را و هم منتها و مقصدش را خدا می دانستند و لذا می فرمود نهضت را خدا پیروز کرد، حکومت را خدا برپا کرد، خرمشهر را خدا آزاد کرد و الی آخر. روی این جهت امام، مردم را به این سمت توحیدی دعوت می کردند و همین باعث شد که آن روحیه خلوص و خداخواهی مردم تقویت شد. این اولین کار امام بود که اولین کار انبیاء هم همین بوده که دعوت به خدا و توحید کرده‌اند و در قرآن کریم هم اساس این حرکت‌های نبوی بر همین مدار توحید و بر محور پرهیز از شرک است. «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

اما کار دوم امام در نهضت، کار دوم انبیاء بود یعنی «لیثیروا لهم دفائن العقول»، امام سطح عقلانیت و تفکر عقلی مردم و جامعه را بالا برد همان طور که انبیاء الهی این کار را کردند که دفاینه‌های عقول مردم را استخراج کردند و استحصال کردند. و شما ملاحظه کردید که در طول این مدت ۱۵ ساله نهضت امام، و بعد هم در جریان انقلاب و جنگ، مردم به طور واقعی از یک روحیه ایمانی و از یک فهم و شعور بالا برخوردار شدند و به همین دلیل بود که امام فرمودند: «میزان، رأی ملت است» چون بلافاصله فرمودند: «و ملت آگاه است». اینکه شما می بینید امروز در جامعه ما بعضی اوقات افراط و تفریط‌هایی صورت می گیرد، برای همین است که گاهی روحیه دینی و روحیه





شاهنشاهی شود و شاه نباید باشد و در رأس حکومت باید ولی فقیه باشد و همهٔ مناصب مربوط به مجتهدین از افتاء و ولایت و قضاء در اختیار آنها باشدو خلاصه یک نظام اسلامی به معنای فراگیر این را در هیچ کسی سراغ ندارم یعنی همان فقهای عظامی هم که ولایت فقیه را می‌گفتند دغدغه این که حالا به این معنای خاص و فراگیر، بوجود بیاید و در سراسر مملکت گسترش یابد، تشکیل نظام و حکومت جامه عمل ببوشد من الان سراغ ندارم غیر از حضرت امام و این یکی از امتیازهای بزرگ حضرت امام است که شاه باید برود و حکومت اسلامی به جای او بنشیند، این ظاهراً مختص به ایشان است.

○ با توجه به این که فرمودید که ۴۰ سال در خدمت حضرت امام بوده‌اید و در حوزه بزرگانی را درک کرده‌اید نظر حضرت امام و سایر بزرگان حوزه مثلاً

و هم روحیهٔ عقلانی و عقلانیت آنها را افزایش داد تا تحت سلطه قرار نگیرند والا اگر عموم مردم تحت سلطه باشند، نهضت را می‌شکنند. بنابراین آنچه شما اشاره کردید که مدیریت سیاسی مردم کار سختی است و آقای آقاجفی و آقای حاج آقا نورالله بخوبی این کار را کردند و مردم را در صحنه نگاه داشتند ولی چرا نهضت آنها به حکومت و نظام منجر نشد لکن نهضت امام به یک نظام فراگیر منجر شد، به نظر من ریشه‌اش به طور تحلیلی در مسائلی بود که عرض شد.

○ مرحوم حاج آقا نورالله دغدغه حکومت هم داشتند؟

○ به این شکل فراگیر را نمی‌دانم، آقای دکتر نجفی بهتر از من در این باره وارد هستند، اما من دغدغه حکومت به آن معنا که امام داشتند که باید نظام اسلامی جایگزین نظام

عقلانیت عمومی در جامعه خدشه‌دار می‌شود و نتیجهٔ طبیعی این مسأله هم یا افراط است یا تفریط چون «الجاهل اماً مُفْرط او مُقْرط». لذا حضرت امام چون این دو کار مهم را در نهضت انجام دادند، البته آن عنایات الهی هم که قبلاً عرض کردم به نحو خرق عادت بود، نهضت ایشان تبدیل شد به حکومت و نظام دینی. اینکه از قول امام نقل کردم که ایشان می‌فرمودند «نهضت علما و از جمله نهضت آقای حاج آقا نورالله را شکستند با قدرت و حيله و به خاطر اینکه مردم تحت سلطه بودند.» به خوبی به ما نشان می‌دهد که چرا نهضت امام را نتوانستند بشکنند و امام با آن فراست و ذکاوت و کیاست، چه درس بزرگی از قیامها و نهضت‌های قبلی که آنها را ناکام کرده بودند، گرفتند و آن اینکه اول باید مردم را هوشیار کرد که حيله در آنها اثر نکند والا نهضت را می‌شکنند و ثانیاً باید روحیهٔ ایمانی مردم را

مرحوم آية الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی و دیگران نسبت به قیام حاج آقا نورالله و شخصیت ایشان چه بود؟

○ همه اینها تا جایی که من می‌دانم نظر مثبتی به این بزرگوار داشتند. مرحوم حاج آقا نورالله چون مقام علمی والایی داشته‌اند که تحت‌الشعاع مقام سیاسی ایشان واقع شده و از شاگردان مرحوم آقای آخوند بوده‌اند و مورد احترام ایشان و سایر علمای دیگر بلاد بودند، لذا در نهایت درجه اعتبار بودند و همه اعظم از ایشان به نیکی یاد می‌کردند، بویژه بزرگان که در زمان نهضت ایشان و آمدن ایشان به قم، شاهد آن جریانات بودند، نظیر حضرت امام و هم دوره‌های ایشان، مثل مرحوم آية الله العظمی گلپایگانی یا آية الله العظمی اراکی، مرتب ذکر خیر داشتند. حضرت امام یک علاقه خاصی به آقای حاج آقا نورالله ابراز می‌کردند و اصلاً ایشان علاقه به دو نفر عالم اصفهانی پیدا کرده بودند که هر دو از همین خاندان نجفی مسجد شاهی هستند. یکی از نظر علمی به آقای آقا شیخ محمدرضا مسجد شاهی که حتی من یادم نمی‌رود مکرر در درس

اسم ایشان را می‌آوردند و اسم کتاب ایشان یعنی «وقایع‌الاذهان» را ذکر می‌کردند. یکی هم به آقای حاج آقا نورالله نجفی از نظر سیاست و تدبیر و ایستادن در مقابل استعمار، بارها تعریف و تمجید می‌کردند، سببش هم این بود که علاوه بر این که ایشان همیشه اهل مبارزه و اهل سیاست بودند آن چند مدتی که حاج آقا نورالله قم بودند حضرت امام از نزدیک شاهد آن ماجراها بودند و بهر حال ایشان در درس و در جلسات خصوصی از آقای حاج آقا نورالله تجلیل می‌کردند.

○ **به عنوان حسن ختام این گفت‌وگو،
بفرمایید به نظر شما تاریخ، مردان بزرگی
مثل حضرت امام یا حاج آقا نورالله را پرورش
می‌دهد یا مردان بزرگ تاریخ را می‌سازند؟**
○ بعضی‌ها مدعی هستند تاریخ مردان بزرگ را می‌سازد، بعضی‌ها هم می‌گویند که مردان بزرگ تاریخ سازند. اما من عقیده دارم یک رابطه متقابل هست، اگر تاریخ نباشد آنها نیستند، اگر آنها نباشند تاریخ نیست و این یک دوری است اما نه دور

باطل، البته من خیلی در تاریخ وارد نیستم اما تصور می‌کنم، شاید شما هم قبول بکنید که هم تاریخ مردان بزرگ می‌سازد، هم مردان بزرگ تاریخ را می‌سازند و این از جهات مختلف هست. خود اینکه تاریخ و سیر تاریخی یک آئینه عبرت است برای بزرگان که مثال روشن و بارز آن را در مورد حضرت امام، توضیح دادم خود همین، شخصیت‌ساز و فکرساز است. حضرت امام درس‌های بزرگی از تاریخ فرا گرفتند و سعی ایشان این بود که از آنها در قیام و نهضت خود استفاده کنند و ضعف‌های قبلی تکرار نشود و خوبی‌ها و نکات مثبت به وجه بهتری اجراء بشود. پس تاریخ هم شخصیت‌ساز هست ولی البته این شخصیت‌های بزرگ هستند که تاریخ را شکل و رنگ می‌دهند و اگر آنها نباشند و کار و فکر و هنر آنها نباشد تاریخ هم منقرض می‌شود. لذا یک نحو ارتباط دوجانبه برقرار است و یک گونه دور غیر باطل هست که در نتیجه هم تاریخ، انسان‌ساز و شخصیت‌ساز می‌شود و هم انسانها و شخصیتها تاریخ ساز می‌شوند.